

روحانی سیاسی و سکولاریسم

جمهوری اسلامی، در حوزه سیاسی به نهاد انتخابات، نه در حوزه فرهنگی، اجتماعی و حوزه دینی، محوریت داده است؛ هرچند گستره این محوریت متنوع می باشد ولی در برخی امور محدود است، به گونه ای که اهمیت زیاد انتخابات در ریاست جمهوری و محوریت اندک آن در مجلس شورای اسلامی وهم چنین نقش حاشیه ای انتخابات در شوراهای اسلامی را شاهد بودیم. با این نگاه، نهاد رسمی و مشروع انتخابات در جمهوری اسلامی، موجب دگرذیسی در فرایند عمل سیاسی شده و تغییرات بنیادی نیز کرده است. این نهاد، در نهادهای دیگر مانند نهاد دین، سیاست و سایر نهادهای اجتماعی نیز تغییراتی ایجاد کرده است، که در حوزه دین سبب شده روحانیت از کنش گرداور و حاشیه ای به کنش گرا اصلی تغییر جایگاه دهد.

این دگرذیسی بنیادین در روحانیت، سبب شد تا به دگرذیسی در حوزه دین بینجامد که نوعی سکولاریسم اجتماعی و سیاسی پدید آید؛ چیزی که نه در جمهوری اسلامی و نه روحانیت توقعش می رفت و دغدغه اش را داشتند.

دکتر تقی آزاد ارمکی، جامعه شناس و استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، به بررسی این گونه تغییرات و تحولات اجتماعی پرداخته که سبب شده روحانیت در امر سیاسی از شرکت تکلیف گرانه در انتخابات به حق داشتن حضور در آن تمایل یابند.^۱



تقی آزاد ارمکی

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶، دو روحانی هر کدام به نمایندگی از یک جناح نامزد شدند و از دیگر سو، دو کاندیدای غیرروحانی نیز کاندیدای بدلی بودند، چنان که جهانگیری در حاشیه روحانی و قالیباف در حاشیه رئیسی بود. اما کنش‌گری این دو روحانی در عرصه انتخابات متفاوت از گذشته و با عنوان «حق» بود و نه «تکلیف». از این رو در جمهوری اسلامی روحانیان زیادی برای تصدی ریاست جمهوری کاندید شدند، اما گاهی کنش‌هایی با رویکرد سیاسی و عمل‌گرایانه دیده می‌شد، که داوری را سخت می‌کرد، نظیر آقای هاشمی رفسنجانی و روحانی که تفاوت‌های اساسی بین‌شان وجود داشت؛ حتی نوع ورود آقای ناطق نوری به انتخابات ۱۳۷۶، نیز متفاوت بود، چنان که ناطق نوری بعد از آن انتخابات دیگر به این عرصه وارد نشد؛ چراکه احساس می‌کرد تکلیفی داشته و با اسقاط تکلیف، رخصت یافته است. این نوع کنش‌گیری نشانی از گردیسی در نظام روحانیت است.

روحانیت در ایران، دچار تغییرات بنیادی شده که این موارد نمونه‌ای از آن است. روحانیتی که دغدغه‌اش رواج دین و نظارت در حوزه دین و دین‌داری جامعه بوده از خودش عبور کرده و دیگر صرفاً دغدغه

نهادرسمی و مشروع انتخابات در جمهوری اسلامی، موجب دگردیسی در فرایند عمل سیاسی شده و تغییرات بنیادی نیز کرده است. این نهاد، در نهادهای دیگر مانند نهاد دین، سیاست و سایر نهادهای اجتماعی نیز تغییراتی ایجاد کرده است، که در حوزه دین سبب شده روحانیت از کنش‌گر داور و حاشیه‌ای به کنش‌گر اصلی تغییر جایگاه دهد.

روحانیت در ایران، دچار تغییرات بنیادی شده که این موارد نمونه‌ای از آن است. روحانیتی که دغدغه‌اش رواج دین و نظارت در حوزه دین و دین‌داری جامعه بوده از خودش عبور کرده و دیگر صرفاً دغدغه برپایی دین ندارد، بلکه به دنبال ساختن جامعه است. به همین دلیل، می‌توان گفت: کنش‌گری روحانیت در نهایت از سکولاریسم سیاسی به سکولاریسم فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد.

برپایی دین ندارد، بلکه به دنبال ساختن جامعه است. به همین دلیل، می‌توان گفت: کنش‌گری روحانیت در نهایت از سکولاریسم سیاسی به سکولاریسم فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد. بایسته است که بدانیم روحانیت تکلیف‌گرا هزاران شرط و شروط دارد، اما روحانیتی که انتخابات را به منزله حقی برای حضور سیاسی خود انتخاب کرده، هرگز برای آمدن شرطی نمی‌گذارد. این در حالی است، که روحانیت در طول تاریخ هر وقت احساس می‌کرد رفتاری مخالف دین شایع شده، کنشی تکلیف‌مدارانه برمی‌گزید، چنان که شیخ فضل‌الله در مشروطه به تکلیف خود عمل کرد، اما کنش و رفتار روحانیتی که امروز در انتخابات شرکت می‌کند مانند شخصی مدرنی است که موقعیت و جایگاهی را در امری سیاسی دنبال می‌کند. عنصر اساسی که جایگاه روحانیت کلاسیک را با روحانیت مدرن متفاوت می‌کند، این است که روحانیت مدرن تنها در

●
عنصر اساسی که جایگاه روحانیت مدرن کلاسیک را با روحانیت مدرن متفاوت می‌کند، این است که روحانیت مدرن تنها در جایگاه نظارت و داوری حضور ندارد، بلکه اکنون بازیگر اصلی شده است. آغاز این تغییر جایگاه نیز به دوم خرداد ۱۳۷۶، برمی‌گردد، چراکه تا پیش از دوم خرداد کلیت نظام یک پارچگی خود را به نمایش گذاشته بود، اما دوم خرداد نشان داد جریانی از نظام می‌تواند جای خود را به جابه‌جایی این ماجرای اصلاح طلبی و اصول‌گرایی نبرخ نماشد، همان‌گونه که پیش از این، جریان اصلاح طلبی و اصول‌گرایی چندان جایگاهی نداشتند؛ درتطور جریان‌های داخل نظام اسلامی دوگانگی چندانی وجود نداشت و دوگانگی تنها با غیرخودی‌ها نظیر مجاهدین خلق، کمونیست‌ها و ملی‌مذهبی‌ها بود، که از دوم خرداد ۱۳۷۶، به لطف نهاد انتخابات اصول‌گرایی و اصلاح طلبی پا به عرصه رقابت گذاشتند. با قدرت گرفتن نهاد انتخابات، دغدغه نهاد روحانیت با صبغه انقلاب‌گری که داشتند رسیدن به قدرت بود، با این تفاوت که رویکرد روحانیت از تکلیف‌گرایی برای رسیدن به قدرت به حق محوری تغییر کرد. در جامعه ایرانی امروز اتفاقی که افتاده این بود که جابه‌جایی در امر سیاسی با امر اجتماعی توأم شد، یعنی این که ایران تا دیروز صرفاً دولت و نظام سیاسی داشته است؛ کنش‌گران با برداشت‌های متفاوت از نهادهای اجتماعی در ایران فعال بودند، اما امروز پدیده جامعه ایرانی با مختصاتی که به آن اشاره می‌شود ظهور کرده است.

●
زمانی ممکن است «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» بر یک دیگر تأثیر بگذارند، چنان‌که احتمال دارد «جمهوری اسلامی» بر «انقلاب اسلامی» برتری یابد و یا عکسش نیز وجود دارد. در این راستا، ایده‌های اساسی در انقلاب چه بودند؟ ما شعارهایی داشتیم نظیر: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «برابری، برادری، حکومت عدل‌علی»؛ این دو شعار کلیشه‌ای در انقلاب بود و هر دو هم توأم‌ان گفته می‌شد. اول گفته می‌شد: «برابری، برادری، حکومت عدل‌علی»، بعدها رسیدیم به شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». اگر به این دو شعار هم زمان بنگریم، به چهار عنصر اصلی یعنی: استقلال، آزادی و دموکراسی؛ برابری، عدالت و توسعه می‌رسیم. این خواسته‌ها در انقلاب اسلامی درونی شد و چنان که انتقادمان به شاه این بود که استقلال را رعایت نمی‌کند، نظامش برابری و توسعه‌گرا نیست و وابسته به نظام سلطه امریکاست و از دیگر سو، آزادی مدنی و سیاسی هم وجود نداشت. البته در آن زمان، تعبیر آزادی مدنی به کار نمی‌بردیم، می‌گفتیم: آزادی سیاسی.

●
با انقلاب، جمهوری اسلامی استقرار یافت و به استقلال رسیدیم. با این حال هم چنان به امریکا

به عنوان نظامی که می‌تواند استقلال را مورد مناقشه قرار دهد سوءظن داریم در این جا بحث «دشمن» ظهور می‌کند و مسئله حفاظت و حراست از کیان جمهوری اسلامی به میان می‌آید، اما دو آرمان در شعارهایمان هست، ولی هنوز در پی آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی هستیم. این گونه شد که آرمان انقلاب اسلامی دوباره در ادبیات سیاسی و اجتماعی و در حوزه مناقشات سیاسی و گروه‌های چپ و راست - اصول‌گرا و اصلاح طلب - ظهور دوباره می‌کند، چنان‌که امروز مسئله عدالت و نابرابری عنصر کلیدی اصول‌گراها می‌شود و آزادی و دموکراسی، عنصر کلیدی در مطالبات اصلاح‌طلبان و تاحدودی جریان اعتدال می‌گردد. البته اعتدالیون خیلی به مقوله توسعه کار دارند.

جامعه ایرانی با دگردیسی اجتماعی، امر اجتماعی تمام‌عیار ظهور کرده است، به این معنا که ما از ابتدا اشتباهی استراتژیک داشته‌ایم. ناگفته هم پیدا است که پای این اشتباه نیز روشن فکران، روحانیان و گروه‌های سیاسی حضور داشته‌اند؛ چرا که از ابتدا جامعه ایرانی را یک جامعه تاریخی نپذیرفتیم و جامعه را خیلی معاصر تعریف کردیم؛ همان‌گونه که بچه مسلمان‌ها از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، جامعه را خیلی معاصر دیدند و آن‌هایی را که اندکی خارج از متن اسلامی بودند در جامعه ایرانی در نظر نمی‌گرفتند. فهم تاریخی ما در باره جامعه ایرانی کامل

●

«برابری، برادری، حکومت عدل علی»، بعدها رسیدیم به شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». اگر به این دو شعار هم زمان بنگریم، به چهار عنصر اصلی یعنی: استقلال، آزادی و دموکراسی؛ برابری، عدالت و توسعه می‌رسیم. این خواسته‌ها در انقلاب اسلامی درونی شد و چنان‌که انتقادمان به شاه این بود که استقلال را رعایت نمی‌کند، نظامش برابری و توسعه‌گرانیست و وابسته به نظام سلطه امریکاست و از دیگرسو، آزادی مدنی و سیاسی هم وجود نداشت.

●

نمود، زیرا جامعه ایرانی یک پدیده تاریخی است. بپیش فرض‌هایی که اشاره شد، اگر جامعه ایران تاریخی نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ باید گفت: همه چیز معاصر می‌شود و برگردن ما می‌افتد. البته منتقدان هم ناخرسند نیستند که بگویند همه این صفات متعلق به بچه مسلمان‌هاست. در صورتی که نظام جمهوری اسلامی، متأثر از رژیم دیگری بوده است و شاید ۷۰ درصد خصوصیات حاکم، امضای گذشته است و باید هم این چنین باشد. تاریخی دیدن جامعه، ما را از کج فهمی درمی‌آورد. بنابراین حکومت در ایران تن به جامعه‌ای می‌دهد که پدیده تاریخی بوده، اما این موضوع به رسمیت شناخته نشده است. در این راستا، دغدغه اصلی اصلاح‌طلبان به پیش‌قراولی متفکران و اندیشوران خویش که همواره ناظر به جامعه معاصرند دموکراسی و جامعه مدنی بوده است، اما مردم ایران این اهداف و آرمان‌ها را - در برگزاری چند انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورا - ارج ننهاده‌اند، چنان‌که اصولگرایان نیز صرفاً به جامعه معاصر توجه دارند - به رغم آن‌که خودشان را بار بردین و سنت می‌دانند - جامعه ایرانی را نوعی بی‌دین است، اعلام می‌کند، همان‌گونه که در پژوهش‌های اجتماعی به دست آمده نشان می‌دهد تنها ۴۰ درصد افراد جامعه ایرانی نماز می‌خوانند و بنابر گزارش‌های

از ابتدا جامعه ایرانی را یک جامعه تاریخی نپذیرفتیم و جامعه را خیلی معاصر تعریف کردیم؛ همان گونه که بچه مسلمان‌ها از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، جامعه را خیلی معاصر دیدند و آن‌هایی را که اندکی خارج از متن اسلامی بودند در جامعه ایرانی در نظر نمی‌گرفتند. فهم تاریخی ما در باره جامعه ایرانی کامل نبود، زیرا جامعه ایرانی یک پدیده تاریخی است.

مختلف، بحران اخلاقی در جامعه ایرانی فراگیر شده و حتی ساحت خانواده را نیز دربرگرفته است. بنابراین نتیجه می‌گیریم که اصول‌گرایان نیز در آرمان‌های خود از همراهی جامعه ایران بازمانده‌اند.

با این ویژگی‌هایی که اشاره شد، رابطه مردم با نظام سیاسی، کاسب‌کارانه خواهد بود. این نگاه کاسب‌کارانه سبب می‌شود روحانیت در امر سیاسی از شرکت تکلیف‌گرانه در انتخابات، به حق داشتن حضور در انتخابات تمایل یابد. نماینده مجلس به مردم وعده و امتیاز می‌دهد تا به او رأی دهند، در حالی که او در انجام معامله‌ای با جامعه معامله‌گراست. جامعه نیز بنا به نیاز ذاتی خود می‌گوید: یارانه را افزایش بده، امنیت زن و بچه‌ام در بیرون حفظ شود و آنتن‌هایم را جمع نکن، تا به تو رأی دهم. جامعه‌ای که دینی و انقلابی بوده و نهادهایی چون روحانیت و بسیج داشته، یک‌باره معامله‌گر شده است.

در پژوهشی از طبقات مختلف مردم در ایران پرسیدم، شما خود را متعلق به کدام طبقه اجتماعی می‌دانید؟ هفتاد درصد مردم خود را متعلق به طبقه متوسط می‌دانستند؛ در صورتی که

این چنین نیست و بیش از هفتاد درصد مردم متعلق به طبقه پایین جامعه هستند. این نگره، مبتنی بر تقلب طبقاتی در این جامعه اتفاق افتاده است، چون نظام انقلابی منزلت طبقاتی جامعه ایرانی را نپذیرفته است. بنابراین ایدئولوژی انقلاب، مستکبران در برابر مستضعفان بوده‌اند و با پیروزی انقلاب، مستضعفان باید حاکم می‌شدند و روحانیان و هم‌روشن‌فکران مروج اصلی این ایدئولوژی انقلاب بوده‌اند، اما در غیاب جامعه‌شناسی، تقلبی این‌چنینی در فرهنگ اتفاق افتاده است و جامعه بیشتر تمایل دارد خود را طبقه متوسط معرفی کند، با این شرایط اگر طبقه متوسط بازیگری نکند ارزش‌های طبقه متوسط بازیگری می‌کند، سپس این بازیگری امکان معامله بین دولت، مردم و نظام سیاسی با جامعه را فراهم می‌آورد.

طبقه متوسط سعی می‌کند دامنه ارزش‌ها و مخاطبان‌ش را بیشتر کند و روحانیت نیز در پی آن می‌کوشد که مخاطبان خود را از این طبقه متوسط بیفزاید. برخی از نزاع روحانیت و روشن‌فکری دینی در ایران نیز به این موضوع برمی‌گردد و دعوای محتوا در کار نیست. از آن‌جا که بخشی از روحانیت تصور می‌کند مخاطبان خود را از دست داده‌اند تلاش دارند مخاطبان روشن‌فکران دینی را کاهش دهند. بنابراین فراگیر شدن ارزش‌های طبقه متوسط به این نوع مخاطب‌یابی‌ها و مخاطب‌طلبی‌ها می‌انجامد.

از آن‌جایی که در جامعه ما دموکراسی به معنای اجتماعی محقق نشده و فقط آن را در حوزه سیاسی انتخابات می‌توان یافت، ترکیب جمعیت شرکت‌کنندگان در انتخابات امروزه با جمعیت

خاکستری یا بی‌صدا و بلا تکلیف رقم می‌خورد، که در گذشته هرگز به آنان اعتنایی نمی‌کردند. اکنون که جامعه حضور خود را تمام عیار اعلام کرده و دیگر به گروه‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی اعتنایی ندارد، جمعیتی حدود هفتاد درصد، خود را بسیار مؤثر نشان می‌دهند. روحانی حاضر در انتخابات نیز در این حوزه از سیاست و انتخابات کنش‌گری می‌کند، چنان که نماد اصول‌گرایی یا رقیبش در انتخابات ریاست جمهوری اخیر هیچ‌کدام به اخلاق و دین تمسک ننمودند و حتی آن را عنصر مرکزی گفتمان خود تلقی نکردند، بلکه آنان نیز دغدغه خویش را مبارزه با فقر و نابرابری اعلام کردند. از این رو، می‌توان گفت: حوزه سیاست مغلوب امر اجتماعی شده است و اگر امروز در انتخابات امر اجتماعی بر امر سیاسی غلبه دارد، در گذشته امر سیاسی بر امر اجتماعی غالب بود.

پی‌نوشت:

۱. برگرفته از سلسله نشست‌های انتخابات و کنش‌گری روحانیت که در سال ۱۳۹۶ در مرکز مطالعات اجتماعی و تمدنی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد.

این نگره، مبتنی بر تقلب طبقاتی در این جامعه اتفاق افتاده است، چون نظام انقلابی منزلت طبقاتی جامعه ایرانی را نپذیرفته است. بنابر ایدئولوژی انقلاب، مستکبران در برابر مستضعفان بوده‌اند و با پیروزی انقلاب، مستضعفان باید حاکم می‌شدند و روحانیان و هم‌روشن‌فکران مروج اصلی این ایدئولوژی انقلاب بوده‌اند، اما در غیاب جامعه‌شناسی، تقلبی این چنینی در فرهنگ اتفاق افتاده است و جامعه بیشتر تمایل دارد خود را طبقه متوسط معرفی کند